گفت‌وگوی «جوان» با آزاده حجت‌الاسلام علی علیدوست درباره فعالیت‌های مرحومه بهجت‌افراز، «ام‌الاسرای» آزادگان

بانو افراز عمرش را وقف آزادگان کرد

احمد محمدتبریزی

خانم بهجت‌افراز در دوران دفاع مقدس و پس از آن با جدیت دنبال امور آزادگان بود و از هیچ اقدامی برای آنها و خانواده‌هایشان فروگذار نمی‌کرد. او ۱۸ سال مدیر اداره اسرا و مفقودین هلال احمر بود و مرحوم ابوترابی لقب «ام‌الاسرا» را به این مرحومه داده بود. این بانوی مجاهد ۲۲ دی‌ماه ۱۳۹۷ دعوت حق را لبیک گفت و چشم از جهان فرو بست. آزاده علی علیدوست که در مهر ماه ۱۳۵۹ در منطقه قصرشیرین سرپل ذهاب اسیر شد، مرداد ماه سال ۱۳۶۹ پس از ۱۰ سال اسارت به میهن بازگشت. علیدوست در گفت‌وگو با «جوان» از روحیه خستگی‌ناپذیر مرحومه افراز و فعالیت‌ها و اقدامات وی گفت که ماحصلش را پیش رو دارید.

اولین بار خانم افراز را کجا دیدید و ایشان را چطور شناختید؟

وقتی موضوع آزادی اسرا شروع شد، ما اولین گروهی بودیم که به کشور برمی‌گشتیم. همانطوری که جزو اولین گروه‌هایی بودیم که اسیر شدیم. روز دوم بازگشتمان به کشور در پادگان الله‌اکبر اسلام‌آباد نشسته بودیم و با جمعی از بچه‌ها منتظر انجام کارها برای رفتن به تهران بودیم که دیدیم دو خانم وارد جمعمان شدند. سلام دادند و گفتند دنبال همراهان مهندس تندگویان می‌گردند. یکی همسر شهید تندگویان و دیگری خانم افراز بود. گفتم که شهید تندگویان را در اسارت ندیده‌ام ولی یکی از همراهانشان به نام عباس روح‌نواز را می‌شناسم. پیش آقای روح‌نواز رفتند تا برایشان از مهندس تندگویان بگوید. اولین بار من ایشان را همان سال ۱۳۶۹ دیدم که تا آنجا آمده بودند. در برنامه‌های مربوط به آزادگان شرکت می‌کردند و این اواخر که مریض شدند خیلی نمی‌توانستند در برنامه‌ها شرکت کنند و چند روز پیش هم که از دنیا رفتند.

چطور شد که ایشان در بحث آزادگان ورود کردند و اینقدر پیگیر امورشان بودند؟ از زندگی ایشان اطلاع دارید؟

خانم افراز متولد ۱۳۱۲ بود و گویا زمان تحصیل درس‌هایش را جهشی می‌خواند. زمانی که در مقطع ششم ابتدایی تحصیل می‌کرد معلم هم شده بود. بعد از مدتی از جهرم به شیراز می‌آید و از آنجا به تهران سفر می‌کند. هم خودش و هم همشیره‌هایش با شهید رجایی آشنا می‌شوند و در جریان مبارزات انقلابی با خانواده شهید رجایی در ارتباط بودند. ایشان ۳۱ سال در آموزش و پرورش خدمت می‌کند و بعد از بازنشستگی در همان سال‌های نخستین جنگ یک ستاد کمک‌رسانی به جبهه در مجتمع خودشان راه می‌اندازد. آن زمان هفته‌ای یک وانت به مجتمع می‌رفت و کمک‌ها را به جبهه می‌فرستاد. مرحومه سال ۱۳۶۰ که بازنشسته می‌شود یکی از همشهری‌هایشان که در سفارت هندوستان کار می‌کرد به ایشان می‌گوید برنامه‌های سفارت خیلی به هم ریخته است و اگر می‌شود به آنجا بیاید و کارها را سروسامان بدهد. خانم افراز یک سال در سفارت ایران در هند کار می‌کند و دوباره به ایران برمی‌گردد. پس از بازگشت به دنبال کار یکی از بستگانش پیش مرحوم وحید دستجردی می‌رود و آنجا آقای دستجردی به آقای صدر – پسر امام موسی‌صدر- می‌گوید کسی که برای امور اسرا و مفقودین دنبالش می‌گردید، خانم افراز است. خانم افراز از کار پیشنهادی می‌پرسد که آقای دستجردی توضیح می‌دهد آقای صدر دنبال یک آدم پرجنب و جوش برای کار اسرا می‌گردد و من شما را معرفی کردم. خانم افراز هم می‌گوید من نسبت به جنگ احساس وظیفه می‌کردم ولی نمی‌دانستم کجا باید وظیفه‌ام را انجام دهم. وقتی این پیشنهاد می‌شود بدون کوچک‌ترین تردیدی این کار را می‌پذیرد. از همان زمان ایشان مسئولیت امور اسرا را بر عهده می‌گیرد و ۱۸ سال برای اسرا و خانواده‌هایشان کار می‌کند.

در این مدت چه کارهایی انجام دادند؟

فعالیت‌هایشان برای اسرا و خانواده‌هایشان خیلی خوب بود. خودشان تعریف می‌کردند در سال‌های اول جنگ هیچ اسمی از اسرا در جامعه نبود و خانم افراز از این موضوع ناراحت بودند. به رئیس سازمان تبلیغات نامه می‌نویسند و می‌گویند چرا در مساجد و نمازجمعه‌ها نامی از اسرا برده نمی‌شود. همین نامه باعث می‌شود تا امامان جمعه و امامان جماعت در دعاها و صحبت‌هایشان از اسرا یاد کنند. یک بار پیش آقای قرائتی می‌روند و از اسرا می‌گویند. آقای قرائتی می‌گوید من باید چه کار کنم؟ ایشان می‌گویند در برنامه قرآنی‌ات که هر هفته از تلویزیون پخش می‌شود اسرا را دعا کن. یک بار کنگره شعر دفاع مقدس در اهواز برپا شده بود و خانم افراز هم در این کنگره دعوت بودند. تعریف می‌کردند شاعران شعرهایشان را می‌خواندند ولی هیچ اسمی از اسرا در اشعارشان پیدا نمی‌شد... ناراحت می‌شوند و پیش خودشان می‌گویند انگار در این کنگره هم اسمی از بچه‌های من نیست. ایشان چون ادبیات تدریس کرده بودند در روز دوم که نوبت‌شان می‌شود پشت تریبون می‌رود و می‌گوید اینجا دو روز شعر خواندید و حرف زدید ولی اسمی از اسرا نبردید و خودشان اشعاری در وصف اسرا می‌خوانند. خانم افراز چند تا از نامه‌های اسرا را که همراهشان بود می‌خوانند و جو آنجا را دگرگون می‌کنند. وقتی می‌خواستند برگردند برخی از ایشان عذرخواهی می‌کنند. همین کارها باعث شد تا حاج‌آقا لقب «ام‌الاسرا» را به ایشان بدهد. اولین کسی که لفظ «آزاده» را برای اسرا به کار برد خانم افراز بود. تعریف می‌کردند در نامه‌ها لفظ اسیر برای رزمندگان ایرانی به دلم نمی‌نشست و دنبال کلمه جایگزین بودم که به واژه «آزاده» رسیدم. بعد به کمیته‌ها این نام را پیشنهاد می‌دهند و آنها هم می‌پذیرند.

در بحث قانونگذاری برای آزادگان هم اقداماتی انجام دادند؟

بله، پس از بازگشت آزادگان بخشنامه‌ای برای آزادگان در حال تدوین بود و دنبال این بودند که برای آزادگان در ازای اسارت سابقه کار مشخص کنند. در یکی از جلسات دبیر جلسه گفت در نظر گرفته‌ایم هر سال اسارت را یک سال با سابقه کار محاسبه کنیم. آنجا خانم افراز دستش را بالا می‌برد و می‌گوید یک سال سابقه برای کسی که داخل خانه و در کشورش و کنار خانواده‌اش است و تعطیلی و مرخصی دارد می‌رود و هیچ شکنجه و آزار و اذیتی هم نمی‌بیند خوب است ولی برای آزادگان که ۲۴ ساعت روز در دست دشمن اسیر بودند و شکنجه می‌شدند و هیچ ارتباطی با خانواده‌هایشان نداشتند، ناعادلانه است و باید هر سال اسارت را دو سال سابقه کار محاسبه کنید. جمع حاضر حرف‌شان را قبول می‌کنند و قانون دو سال سابقه خدمت در ازای یک سال اسارت در مجلس تصویب می‌شود. بانویی پرتلاش و دلسوز بودند. وقتی که از آن مرکز بیرون آمدند باز هم پیگیر کار آزادگان بودند و مرحوم ابوترابی به حق لقب خوبی را برایشان انتخاب کردند.

لقب «ام‌الاسرا» را مرحوم ابوترابی چه زمانی به ایشان دادند؟

اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۷۴ برنامه‌ای برای دانشجویان و روحانیون آزاده در دانشگاه تهران برگزار شده بود. خانم افراز به این برنامه دعوت شده بود تا برای آزادگان صحبت کند. ایشان صحبت‌های تفصیلی در جمع آزادگان انجام دادند و زحماتی که برای دفتر امور اسرا و مفقودین انجام داده بودند را مطرح کردند.

> خانم افراز به رئیس سازمان تبلیغات نامه می‌نویسند و می‌گویند چرا در مساجد و نمازجمعه‌ها نامی از اسرا برده نمی‌شود. همین نامه باعث می‌شود تا امامان جمعه و امامان جماعت در دعاها و صحبت‌هایشان از اسرا یاد کنند. یک بار پیش آقای قرائتی می‌روند و می‌گویند در برنامه قرآنی‌ات که هر هفته از تلویزیون پخش می‌شود اسرا را دعا کن

همانجا وقتی صحبت‌هایشان تمام شد مرحوم ابوترابی فرمودند حاج‌خانم «ام‌الاسرا»ی آزادگان است. جمع حاضر هم به پاس زحمات ایشان شعار دادند و از زحماتشان تقدیر کردند و از همان سال ۱۳۷۴ لقب ام‌الاسرا رویشان ماند. بعدها با اینکه از هلال احمر بیرون آمدند ارتباطشان را با آزادگان و خانواده‌هایشان حفظ کردند و در مناسبت‌های مربوط به آزادگان حضور پیدا می‌کردند. سال ۱۳۹۲ آزادگان اردوگاه موصل یک در قم گردهمایی داشتند و از ایشان هم دعوت کردیم تا در برنامه حضور داشته باشند که ایشان آمدند و برنامه خیلی خوبی داشتیم.

به لحاظ خانوادگی سرشناس و معروف بودند؟

پدرشان از بازاریان متدین جهرم بود و ایشان بعد از فوت پدرشان به شیراز و بعد به تهران می‌آیند.

دو خواهرشان به نام رأفت و محبوبه قبل از انقلاب با سازمان مجاهدین همکاری می‌کردند و زمانی که سازمان تغییر ایدئولوژی می‌دهد هر دو نفر همکاریشان را قطع می‌کنند. همین هم باعث می‌شود که منافقین هر دو خواهر را به شهادت برسانند. خانم افراز بچه نداشت و واقعاً برای آزادگان مادری می‌کرد.

شما زمانی که در اسارت بودید می‌دانستید کسی در ایران پیگیر کارها و نامه‌هایتان است؟

می‌دانستیم که هلال احمر نامه‌ها را می‌برد و می‌آورد ولی نمی‌دانستیم چنین آدمی اینگونه برایمان تلاش می‌کند. همان زمانی هم که برای اولین بار خانم افراز را دیدم، نشناختم تا اینکه در سال ۱۳۷۴ خودشان صحبت کردند و از آن موقع ایشان را شناختم.

به نظر خودتان وجود خانم افراز چقدر در ارتباط اسرا با خانواده‌هایشان تأثیرگذار بود؟

یکسری کارها که طبیعتاً در اختیار ایشان نبود. کارهایی مثل آمد و رفت صلیب از عهده خانم افراز خارج بود ولی این خانم ارتباط خوبی با خانواده‌ها برقرار کرده بود. در رساندن نامه‌ها و گرفتن جواب نامه‌ها خیلی تلاش می‌کردند. یک شبکه فعالی برای این کار درست کرده و پل ارتباطی میان اسرا و خانواده‌هایشان بودند. وقتی خانواده‌ها به هلال احمر مراجعه می‌کردند خیلی با حوصله می‌نشستند و حرف‌هایشان را گوش می‌کردند. وقتی کسی برای درددل می‌آمد ایشان به خوبی حرف‌هایش را گوش و سعی می‌کردند با آیه و روایت آرامشان کنند. وقتی نمی‌توانستند آرامشان کنند می‌نشستند و با آنها گریه می‌کردند. همین گریه باعث می‌شد تا آن شخص آرام شود. ارتباط خیلی خوبی با خانواده اسرا داشتند و مونس و سنگ‌صبور خوبی برایشان بودند. اگر کسی مفقود می‌شد ایشان برای پیدا کردن ردی از شخص خیلی تلاش و به جاهای مختلف سرکشی می‌کردند. شب و روزشان را برای این کار گذاشته بودند. می‌گفتند پرونده‌ها را شب به خانه می‌بردم و رویشان کار می‌کردم. سه‌شنبه‌ها خانواده اسرا به هلال احمر می‌رفتند و ایشان می‌گفتند شب سه‌شنبه‌ها از اینکه چطور با خانواده‌ها برخورد کنم و چه بگویم خوابم نمی‌برد.

اگر کسی مثل ایشان نبود ممکن بود وضعیت شما در اسارت سخت شود؟

برای خانواده‌ها خیلی سخت می‌شد. ما که در اسارت مثل انگشت قطع شده بودیم و از چیزی اطلاع نداشتیم ولی برای پدر و مادر و خانواده‌ها وجودشان نعمت بزرگی بود. همین که تا مدتی اسمی از اسرا نبود و ایشان نام اسرا را زنده کرد و سر زبان‌ها انداخت خیلی کار بزرگی بود. آقای ولایتی که برای گفت‌وگو جهت مبادله و آزادی اسرا می‌رفت حاج‌خانم پیش آقای ولایتی می‌رفتند و دنبال کارهای اسرا بودند. بعد از آتش‌بس که بحث گفت‌وگو مطرح شد باز هم فعال بودند و می‌خواستند کاری انجام دهند. چند بار به عراق دنبال پیکر شهید تندگویان رفتند. چند بار با هیئت ایرانی به جمع منافقین رفتند تا با اسرایی که به جمع منافقین پیوسته بودند صحبت کنند. چندین نفر را برمی‌گردانند و منافقین می‌بینند با گفت‌وگو بچه‌ها برمی‌گردند دیگر نگذاشتند با کسی روبه‌رو شوند و بعد از آن با بی‌احترامی و ناسزا با ایشان صحبت کردند. ۱۸ سال برای اسرا کار کردند و کاملاً پیگیر کارهایشان بودند. خدا رحمت‌شان کند و اجر کارهایشان را بدهد.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۵۷۴

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید احمدرضا آذرمهر

احمدرضا جان ۷۰ نفر را از کمین دشمن نجات داد

نرگس انصاری

احمدرضا آذرمهر بچه آبادان بود. پدرش کارمند شرکت نفت بود که در سال ۵۷ به رحمت خدا رفت. به همین خاطر احمدرضا در دوران تحصیل بنایی می‌کرد تا با کمک دیگر برادرانش خرج خانواده را تأمین کند. در ۱۵ سالگی به عنوان نیروی ذخیره سپاه ثبت‌نام کرد و اوایل جنگ در آبادان حضور داشت. بعد به عنوان نیروی اطلاعات عملیات به غرب کشور رفت. چند ماهی هم در منطقه کرکوک عراق مستقر بود. در عملیات والفجر ۸ او و دو برادرش با هم حضور داشتند. احمد در گردان ضد زره ماند تا اینکه در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. غلامرضا برادر بزرگ‌تر احمدرضا در گفت‌وگو با ما از زندگی و منش این شهید دفاع مقدس می‌گوید.

شما قبل از پیروزی انقلاب در آبادان زندگی می‌کردید. این شهر به دلیل داشتن پالایشگاه و اعتصاب کارکنان شرکت نفت در آستانه انقلاب به فعالیت‌های انقلابی مشهور است. اعضای خانواده‌تان چقدر در این فعالیت‌ها مشارکت داشتند؟

ما پنج برادر و یک خواهر بودیم. شهریور ۵۷ پدرمان که کارمند شرکت نفت بود، به رحمت خدا رفت. در آستانه اوج گرفتن انقلاب و افزایش راهپیمایی‌ها و اعتراضات مردمی و بعد هم اعتصاب کارگران به خصوص در شرکت نفت، ما در آبادان زندگی می‌کردیم. به عنوان فرزند بزرگ خانواده در نبود پدر مسئولیت بیشتری داشتم، در حالی که حدوداً ۱۶ سال داشتم. من متولد ۴۰، احمدرضا متولد ۴۳ و کوچک‌ترین برادرمان هم متولد ۵۴ بود. در آن زمان کمتر از سه سال داشت. منزل ما هم تقریباً نزدیک منزل آیت‌الله جمعی از رهبران انقلاب در آبادان بود. ایشان بعد هم امام‌جمعه این شهر شد. ما بچه‌هایی بودیم که در مسجد ایستگاه ۶ فعالیت داشتیم و دائم در رفت‌وآمد بودیم. اکثر نیروهای انقلاب همانجا جمع می‌شدند که بعد از انقلاب اکثرشان از بچه‌های جنگ و جهاد شدند. احمد بعد از درگذشت پدرمان فعال‌تر شد. شهید در تابستان‌ها کار بنایی هم می‌کرد. زیر دست استادکارها کار می‌کرد. آن زمان دانش‌آموز بود. من دوم دبیرستان بودم و احمد دوم راهنمایی بود.

آبادان به عنوان یک شهر مرزی زودتر از سایر نقاط جنگ را لمس کرد. برخورد شما با جنگ چطور بود؟

بعد از پیروزی انقلاب وارد جهادسازندگی شدم. بقیه اعضای خانواده هم در حال تحصیل بودند و به مدرسه می‌رفتند. بعد از جهاد به کمیته انقلاب اسلامی و سپس به سپاه رفتم. احمد در ۱۵ سالگی در سپاه ثبت‌نام کرد و جزو نیروهای ذخیره سپاه بود. از همان ابتدای پیروزی انقلاب ما غائله ضدانقلاب با عنوان خلق عرب را در خوزستان داشتیم. بعد هم که بلافاصله جنگ شروع شد و ما در خطوط مقدم آن بودیم. احمدرضا چون سنش در آن دوران کم بود به عنوان بسیجی وارد شد. حدود هفت ماه ابتدای جنگ، همه اعضای خانواده در آبادان بودیم. بعد از آن مادر را به همراه دو برادر کوچک و خواهرمان به بهبهان فرستادیم. مدتی هم به تهران آمدند. در این مدت خانه ما محل استقرار نیروهای رزمنده شده بود. بعد از آزادسازی خرمشهر خانواده دوباره به آبادان برگشت. دو سالی در آبادان بودند و در کارهای پشتیبانی جنگ مشارکت می‌کردند. در این مدت بسیاری از رزمنده‌ها به مادرمان سر می‌زدند و مراقب او بودند. الان هم که ۳۰ سال از جنگ گذشته باز به مادر سر می‌زنند و جویای حال و احوالش می‌شوند. تا قبل از عملیات والفجر ۸ مادرم در آبادان بود. بعد که قرار شد آنجا تخلیه شود برای زندگی به تهران آمدند.

اولین حضور برادر شهیدتان در جبهه کجا بود؟

احمدرضا مثل همه ما در جبهه آبادان بود. بعد که اطلاعات عملیات قرارگاه جنوب در آبادان راه افتاد، به آنجا رفت که زیر نظر شهیدحسن باقری بود. من هم در واحد تحقیقات سپاه بودم. احمدرضا در عملیات‌های مختلف مثل طریق القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس و رمضان به عنوان نیروی اطلاعات عملیات حضور داشت. حتی در عملیات برون‌مرزی در عراق حضور پیدا می‌کرد. بعد به قرارگاه سیدالشهدا(ع) در کردستان رفت چون سابقه عملیات برون‌مرزی داشت از سوی آن قرارگاه به منطقه کرکوک عراق رفت و دو تا سه ماه در آن منطقه حضور داشت. برادر دیگرمان حسین هم مدتی آنجا بود. احمد بعد از یک سال که در منطقه غرب بود دوباره به منطقه جنوب آمد و به واحدضدزره رفت. در عملیات والفجر ۸ ما سه برادر با هم در گردان ضد زره بودیم. البته سابقه حضور ما سه برادر به طور همزمان در جبهه زیاد بود اما هر کدام در یک نقطه از کشور بودیم. گاهی هم من و هم ایشان در یک عملیات حضور داشتیم. اما تنها عملیاتی که هر سه برادر یک جا بودیم همان عملیات والفجر ۸ بود. عملیات که تمام شد ما برگشتیم اما احمدرضا در گردان ضد زره ماند تا عملیات کربلای ۵ که شهید شد.

> سابقه حضور ما سه برادر به طور همزمان در جبهه زیاد بود اما هر کدام در یک نقطه از کشور بودیم. گاهی هم من و هم ایشان در یک عملیات حضور داشتیم. اما تنها عملیاتی که هر سه برادر در یک جا بودیم همان عملیات والفجر ۸ بود

خاطره‌ای هم از همرزم بودن با برادر دارید؟

در والفجر مقدماتی با هم جزو نیروهای ضد کمین بودیم. در روند اجرای عملیات به کمین دشمن خوردیم. جان همه ما که حدود ۶۰ تا ۷۰ نفر بودیم به خطر افتاد. احمدرضا با کمک یک نفر به نام حسن مسعودیان که تکاور ارتش بود اما به صورت بسیجی به جبهه آمده بود، جان ما را نجات دادند. فداکاری آن دو نفر باعث نجات ما شد.

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۹	۵				
						۳	۷	۹
۸		۳	۶					
۲						۱		۷
	۶				۵			
	۵			۱	۷		۴	۸
۶		۲						
						۸	۹	
			۱	۳				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۵۷۳

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	س	ی	پ	ا	■	ه	م	و	ک	ح	ل	ا	ر	ا	د
۲	ر	س	ک	■	ز	ر	ل	■	د	م	غ	■	ش	ب	ن
۳	ق	ل	■	ک	ا	ی	ک	ی	■	ا	ل	ت	■	د	د
۴	ت	■	ا	ی	ر	ت	■	ا	ن	ی	■	ف	ق	س	ا
۵	ا	ت	و	ت	س	ا	■	ل	ن	ا	ل	■	ن	ت	ن
۶	د	ل	ل	و	ت	■	ک	ی	ک	ی	ر	■	ا	ب	ه
۷	ب	ا	ن	■	م	ی	ت	ی	■	ه	و	ه	ل	ر	■
۸	ی	ی	■	ی	ر	چ	ه	■	ر	م	ر	ه	■	ی	ت
۹	■	ت	ب	ا	چ	ا	■	پ	و	ب	ه	■	ک	ت	ک
۱۰	ت	■	ه	د	ی	■	ل	و	س	ر	■	ا	س	ا	ی
۱۱	ی	د	چ	■	ه	ز	ی	ل	ا	■	ه	ر	ا	ر	ه
۱۲	س	ا	ت	پ	■	ر	ا	ت	■	ا	ر	ا	د	■	د
۱۳	ف	ر	■	ظ	ر	ن	■	ن	د	ی	م	د	■	ک	و
۱۴	و	س	ا	■	ه	ی	ا	■	ر	ا	س	■	ن	ا	ل
۱۵	ن	ی	د	م	ر	خ	ک	ا	پ	ب	■	ی	ل	پ	ت

از راست به چپ

■ ۱- در اول مارس ۲۰۰۴ میلادی به اتحادیه اروپا پیوست- مستقیم و بدون پیچ و خم ■ ۲- برقرار و دایر- پایه و شالوده- سرمربی تیم ملی آرژانتین در جام جهانی ۲۰۰۲ ■ ۳- تیرگی روابط- خواب خوش- درنا ■ ۴- زبان فارسی قدیم- مقابل جفا- نازیبا- متوفا ■ ۵- نفس سوزناک- رخصت- تابش ■ ۶- محله‌ای در شمال تهران- جاذبه دیدنی انزلی- تاقچه بالا ■ ۷- زدنی نارفیق- کثیف و نامرتب- نوه اردشیر بابکان ■ ۸- چین و شکن- قیمت- جزیره‌ای در مدیترانه- از میادین تهران ■ ۹- تیم فوتبال پایتخت روسیه- موش خرما- می‌خورند و لنگر می‌اندازند ■ ۱۰- آتش روستایی- عبادت کردن- لباس بی‌آستر ■ ۱۱- آماده کردن- از ابزار ورزش زورخانه- تکرارش به معنی سکسکه است ■ ۱۲- خمیازه- سقف دهان- یرنا- نوعی یقه ■ ۱۳- نام غفوری، ملی‌پوش تیم استقلال- کوچک انگلیسی- یخ‌زده ■ ۱۴- سخت‌سر امروزی- جذام- کفش پاشنه بلند روسی ■ ۱۵- شهر سربداران- پول تاجیکستان

از بالا به پایین

■ ۱- خداوند آن را زکات زیبایی قرار داده است- نیم الوار زیر ریل ■ ۲- کیسه پول- میزان اهمیت- شهر تشنه فریب ■ ۳- از برادران حضرت یوسف- دوازده دوجین- از روزنامه‌های چاپ انگلیس ■ ۴- هرز دادن- میوه تلفنی- تلنبار و توده- نوشابه قدیمی ■ ۵- التفات- کم عرض- علامت مفعول ■ ۶- موضوع و مبحث- میوه عربی- در بازار بورس بجویید ■ ۷- بیان کردن- قومی که سلسله اشکانی را بنا نهاد- وتد ■ ۸- گهواره پارچه‌ای- اقامتگاه گردشگر- سرشک- قوس قزح ■ ۹- رد پا- اشعه‌ای در خدمت پزشکی- راهب مسیحی که رسالت پیامبر را به ابوطالب بشارت داد ■ ۱۰- تخم ماهی- جنین- اراده ■ ۱۱- یزدان- محافظ برقی- از کلمات استفهام ■ ۱۲- شک- درخت انداز- سر- برکت سفره ■ ۱۳- قلعه تگزاس- حمام بخار- نوعی رنگ ■ ۱۴- فترت- زمین ورزش مشتزنی- ستاره مشتری ■ ۱۵- نمایشنامه مولیر فرانسوی- نوعی تمساح که در مناطق گرمسیری زندگی می‌کند

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱							■							■	
۲						■					■				
۳					■					■					
۴				■				■				■			
۵		■					■						■		
۶			■						■					■	
۷	■					■					■				
۸				■				■				■			
۹					■					■					■
۱۰		■					■						■		
۱۱			■						■					■	
۱۲				■				■				■			
۱۳						■					■				
۱۴					■					■					
۱۵		■							■						